

بسم الله الرحمن الرحيم

یک بار دیگر عرض می‌کنیم که این متن لغت موران پیشنهاد سیدنا الاستاد حضرت آیت الله یزدان پناه است و کلاً دی‌گد کردن این مثال‌ها خودش ضرورتی است که ذهن باید به عبارتی کالیبره این کار بشود تا وقتی که مثل‌ها و روایات مختلفی را در دست دید بتواند در ذهنش این‌ها را باز بکند و پیام‌های الهی خیلی وقتها طبق بیانی که شد همینجوری داده می‌شود.

فصل

موری چند... شوقی دارد.

خب یک نکته بسیار مهمی که جلسه قبل عرض شد - که هرچقدر این بحث را ما کشش بدهیم بحث مهمی است - این بود که چنانچه این مورها از ظلمت و مکمن و مستقر خویش بیرون نیامده بودند تا کنون با این سوال مواجه نبودند. اصلاً چنین چیزی - حالا درست است این جا گفته به اتفاق دیدند که یک قطره زاله ای بر سطحی نشسته و حالا برایشان این سوال به وجود آمد که حالا این از کجاست؟ - این نکته نکته مهمی است. هرچقدر هم که قرآن تأکید بکند - ما هم اصرار داریم که زمینه‌های قرآنی این بحث را توضیح دهیم - ولی یکی دو آیه دیگر را خدمتتان عرض می‌کنم از این چیزهایی که قطره را ببینید روی آسمان باید گرفت. و اگر می‌بینید که پیغمبر خدا و ائمه اطهار این را به شدت توصیه می‌کردند و خودشان این کار را می‌کردند که وقتی باران می‌آمد دستار از سر باز می‌کردند و سرشان را می‌گرفتند زیر این قطرات آب باران و تأکید می‌کردند که قطره را روی هوا بگیرد، حتی نگذارید بیفتد روی زمین. آن قطره ای که می‌افتد روی زمین دیگر زمینی است. آن دیگر آب آسمانی محسوب نمی‌شود. آن آب در یک چاله ای است که جمع شده. این که قطره و این آب آسمانی باشد و دست خورده نشود و با زمین ترکیب نشود این خودش بحث مهمی است.

حتی در این نسخه‌هایی که می‌دهند و ائمه داده اند از این نسخه‌ها گفته اند مثلاً آب باران را با مقداری از مهر زن قاطی بکنید و با غسل قاطی بکنید تأکید کرده اند آب بارانش روی زمین نخورد. آب بارانش را روی هوا بگیرید. اینجوری که چاله ای باشد آب جمع شده باشد این نباشد. این را تأکید کرده اند. این معلوم است که خلاصه این نکته آسمانی بودن و به زمین وارد نشدن نکته مهمی است.

یک آیه ای خواندم اینجا. صفحه ۲۱۱ را ببینید. می‌خواهم بگویم خود قرآن هم اگر تفکر و تأمل بشود این را گفته. آیه ۲۴ سوره یونس صفحه ۲۱۱ دارد که «إنما مثل الحياة الدنيا» ببینید مثل حیات دنیا این است. «کماء أنزلناه من السماء» حیات دنیا این است که آبی از آسمان آمده «فاختلطه به نبات الأرض» این آبی که می‌آید و اختلاطی با نبات و رستی‌های زمین پیدا می‌کند جنسش اینقدر زمینی می‌شود که به درد چریدن می‌خورد دیگر. یعنی اصلاً دیگر آن حرف‌ها درش نیست. اصلاً دیگر «مما يأكل الناس و الأنعام» ببینید از آن چیزهایی است که آدم‌ها می‌خورند گاو هم می‌خورد. یعنی در حقیقت دیگر چریدنی است دیگر حقیقت ماورائی آنسویی و این‌ها نیست. «حتى إذا أخذت الأرض زخرفها» یعنی تا این که زینت زمین را پیدا می‌کند. می‌شود زینت‌های زمین، علف و این چیزها. «و ازینت» یعنی همین زمین زینت می‌یابد. یک وقت می‌خواهید زینت دل بشود که «و زینته فی قلوبکم»... ۹:۰۶ آن می‌شود زینت دل. این‌ها می‌شود، آبی که از آسمان می‌آمد اگر در آسمان می‌زدی این آب را می‌شد زینت دل اما وقتی رسید به زمین می‌شود زینت زمین.

«و ازینت و ظن أهلها أنهم قادرون علیها أتاها أمرنا لیلاً أو نهاراً» ببینید تا فکر می کنید که حالا دیگر می توانید استفاده بکنید دیگر با یک صاعقه ای می خورد «فجعلناها حصیداً» می شود درو. دیگر باز یک چیز به درد بخوری از آب در نمی آید از آن. «كأن لم تغن بالأمس» كأن اصلاً دیگر دیروزی نبوده اصلاً هیچ چیز. یک چیز درو شده به تعبیر آیه دیگری که می گوید «هشیماً تذروه الریاح» یک چیز پوک که باد می بردش. این آبی که از آسمان نازل شده تبدیل می شود در زمین به این شکل. «كذلك نفصل الآیات لقوم یتفکرون». ببینید این مهم است. خود خدا هم این تگ را در انتهای آیه می زند که ما این ها را داریم می گوئیم، داریم تفصیل می دهیم که فکر بکنید. که اگر آب آسمان بیفتد در زمین حالا اینجا یک کد خیلی اندکی می شود باز کرد برای متعمقین در آخرالزمان و آن این که نگاه های اندیشکده ای مصطلح به بحث های حتی قرآنی و این ها، مردود است. این می خواهد بیاورد با یک عقلانیت زمینی این را توضیح بدهد. یعنی چیزهایی که رزق آسمانی است و قواعد خودش را دارد شما اگر بگذارید بیاید در زمین و با قواعد زمین ترکیب بشود و بخواهید این را توضیح دهید و توجیهش بکنید و به عقلانیت برسانید در منطق زمین، آن را از منطق اصلی خودش خارج کرده اید. و این هرگز یک بحث دینی نخواهد بود. این یک حرف خیلی خیلی جدی است سر جای خودش به نام بحث عقلانیت قرآنی که اگر ولش کنید برسد به زمین...

ببینید دقت بکنید ماجرای وحی هم پایین آمدن معارف نیست؛ ماجرای وحی بالا رفتن عبد است. بنده بالا می رود، وحی را در داخل خودش می گیرد و در داخل خودش به الفاظ تبدیل می کند. او این کار را می کند در بالا، نه در پایین. یک بار دیگر بگویم؟ وحی اینجوری نیست که می آید پایین. درست است که عبارت های آنزل و نزل دارد، ولی اصل ماجرا این است عند الاجتهاد که شخص باید برود بالا، وحی را بگیرد، آن چیزی که گرفته با وجود خودش که جبرئیل است که جزء شئون وجودی خودش است با آن مثل قوه خیال خودش این را آنفایل بکند و بردارد تبدیل بکند به لفظ، آن وقت این را می گویند وحی لفظی. این را بر بندگان می خواند. دقت می فرمایید؟ نه این که وحی می آید پایین. یعنی ۱۰:۱۲... ول می کند کلاً می آید پایین یک حرف زمینی می شود از سنخ همین حرف های زمینی که همه می زنند. وحی در وجود کسی که بالا رفته پایین می آید. الله اکبر. وحی در وجود کسی که خودش بالا رفته پایین می آید. تنزلش در وجود خودش است. یعنی اینی که پایین آمده نه این که خودش را رسانده به زمین. خودش را رسانده در ظروف دیگر این شخصی که بالا رفته بوده. لذا نباید معرفت الاهی بیاید پایین. شما نباید معرفت الاهی را بکشید پایین. شما باید خودتان بروید بالا معارف را در آن بالا بگیرید. چون ما نمی خواهیم این کار را بکنیم می گذاریم معارف بیفتند پایین تا قابل فهم بشود بعد می گوئیم معارف این است. این همان چیزی است که معارف نیست. نه تنها نیست، خطر هم دارد. چون که آدم ها فکر می کنند که معارف می دانند و حال آن که نیست. معارف نیست و آدم ها فکر می کنند معارف هست. لذا این ها را بنشینید فکر بکنید «كذلك نفصل الآیات لقوم یتفکرون» با هیچ منطقی کار حضرت موسی، کار پیامبر، کار امیرالمومنین با هیچ منطقی از منطق های زمینی سازگار نیست و برای همین هم هست که قابلیت محاسبه ندارد. این جزء نکات مهم این منطق است. همین الآن نگاه بکنید وقتی که مسائل آسمانی می شود کلاً قابلیت محاسبه اش از بین می رود. مثلاً همین الآن هواشناسی، اصلاً کلاً قابلیت محاسبه اش از بین می رود. هر چه منطقش زمینی بشود قابلیت محاسبه پیدا می کند، منطقش آسمانی بشود قابلیت محاسبه اش از بین می رود. برای همین هم هست که من حیث لا یحتسب است. شما می دانید چه می شود تهبش؟ چه

جوری می شود با چه فرایند؟ نمی دانید. قابلیت این را ندارد که زیر عدد و رقم این ها را بیاورید. نه، رزقش من حیث لا یحتسب می شود. این ها همه اش برای خودش یک شبکه ای است از معارف.

بیاورید آیه ۱۰۴ بقره، ما اصرار داریم این ها را با قرآن بگوییم که اینجوری نشود که انگار داریم داستان تعریف می کنیم. آیه ۱۰۴ بقره را ببینید: «یا ایها الذین آمنوا و قولوا انظرنا» ببینید «راعنا» چون که از رعونت هم می آید به معنی احمق کردن است. نگویید که «راعنا» در حقیقت یک جوری بشود که بیاییم پایین. ما بیاییم پایین. اینجوری نگویید. یک موقع بحث این است که مهلت بده ما بیاییم بالا. بله اینجوری اشکال ندارد. یک موقع تو می خواهی بیای پایین یا ما که اینجاییم. تو بیا پایین. یعنی تو ما را احمق کن، بیا پایین همین پایین با هم صحبت کنیم. یک موقع است بحث این است که «راعنا» یعنی تو بیا پایین با هم صحبت کنیم. یک موقع هست -اشکال ندارد- مهلت بده من بیایم بالا. خب این مهلت می خواهد اشکال ندارد. نگویید «راعنا» بگویید «انظرنا» یعنی مهلتی باشد برای بالا آمدن ما، چون ما این بحث ها را نمی فهمیم، حالا طول می کشد تا بفهمیم، پس مهلت بده ما بفهمیم. یک موقع هست ما جایمان نشستیم ایم می گوئیم خب تو بیا پایین الان. حالا که به هم نمی رسیم تو بیا پایین. این را نگویید. اینی که اهل کتاب هم همین را در سوره مبارکه نساء، صفحه ۸۶ آیه ۴۶: «من الذین هادوا یحرفون الکم عن مواضعه» کلام را از موضع خودش خارج می کردند در یک موضع دیگری حرف دیگری می زدند. همان حرف ها را می زدند منتهی در موضع دیگری. در موضع نباید. این ها «و یقولون سمعنا و عصینا» و آن موقع نه این که این ها می گفتند «سمعنا و عصینا» که، حالا این ها بحث هایش مفصل است. این که می گویند امر به منکر می کنند و نهی از معروف این ها نه این که می گفتند «سمعنا و عصینا» حرف تهش این بوده که «سمعنا و عصینا». یعنی ما می شنویم ولی عمل نمی کنیم. یعنی می شنویم ولی نمی شود عمل کرد. یعنی این ها را می شنویم ولی این ها که به درد عمل کردن نمی خورد. «یقولون سمعنا و عصینا» بعدش هم یک جوری این ها را با پیچش های زبان و این ها یک کاری می کردند که اهل کتاب مثلاً یک مقابله های اینجوری می کردند با مثلاً این ها را ...

یک بحثی است در قرآن این که لوازم حرفی که آن ها می زدند را قرآن لازمه اش را باز می کند گردن طرف می گذارد. این یک نکته قرآنی است. اینجوری نیست که شما بگویید عین این را می گفتند. نه، شما نگاه کنید در قرآن این هست که می گفتند که این ها «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله» به این ها می گفتند رب. بعد این ها می آمدند می گفتند که یا رسول الله ما که نگفتیم. این ها چیست اصلاً. دارید تهمت می زنید به ما تقریباً که ما به این ها می گفتیم رب. می گفتند شما اگر علمایتان چیزی می گویند مگر قبول نمی کنید؟ می گفتند خب چرا. می گوید خب یعنی رب دیگر. یعنی کلاً کاری ندارید به این که علمایتان دارند از چه مسانیدی می گویند. چون بالاخره برای ما رب هستند دیگر. اگر یک عالمی الآن بگوید نظر من این است. من هم الآن از خودم می گویم این را. می گویم غلط می کنی! ما بحثمان با عالم این است، عالم اهل استنباط است. اگر اهل استنباط نباشد خب بیخود می کند حرف می زند. اگر حرف بزند می شود «رب من دون الله». بعد این نکته را نسبت می دهد که شما این را می گوید. «یضاهئون قول الذین کفروا» مثلاً مضاهات و مشابهت دارد با قول کفار پس شما این را دارید می گوید. این را لازمه ها را گردن طرف می گذارد. این را برای این می گویم که شما فکر نکنید وقتی می گویند «سمعنا و عصینا» اینقدر پر رو پر رو می گوئیم «سمعنا و عصینا» اینجوری نیست. به واسطه تحریفی که می کردند. یک کاری می کردند که می شود عمل... الآن خیلی وقت ها جملات

امام و آقا را یک جاهایی می شود قطع کرد، یک جور دیگری در می آید از آب. جمله در یک جای دیگری گفته شده... شما همین این منطوق را بردارید در یک جای دیگری هزینہ می کنید، می شود سمعنا و عصینا.

«واسمع غیر مسمع» بشنو که نمی شنوی. «و راعنا» و این ها حرفشان این بود که «راعنا لئلاً بألسنتهم و طعنأ فی الدین» به عنوان طعن در دین، این که تو بیایی پایین. بعد می گوید «و لو أنهم قالوا سمعنا و أطلعنا و اسمع و انظرنا» این عبارت همان است، که یک جایی که ما می آییم بالا بشنو، حرف ما را بشنو، یک مهلتی بده ما می آییم بالا. خب حالا این درست است. نه این که تو بیا پایین، ما می آییم بالا. «فكان خيراً لهم و أقوم». باز دوباره از این ها خیلی زیاد است این بحث، منتهی یک آیه دیگری هم که آیه معروفی است، آیه ۶۱ سوره بقره را ببینید، صفحه ۹. دارد که «و إذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها»، سیر و عدس و پیاز و فلان و این ها، منتهی یک چیزی بشود «مما تنبت الارض» بشود. این که همه اش از آسمان باشد و چقدر می آید و چه جوری می آید، ما که اینجوری... یک جوری بشود «مما تنبت الارض» بشود. خدا می فرماید «أستبدلون الذی هو أدنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرأ فإن لکم ما سألتکم» یعنی بیا پایین، هبوط کن آن وقت هر چه می خواهی بخواه. آن موقع قابلیت ۱۹۲۳ پیدا می کنی کشاورزی معنی پیدا می کند. دیگر «من و سلوی» هم نیست. «من و سلوی» مواهب آسمانی و این ها نیست، حالا می خواهی این ها را در زمین با محاسبات زمینی بدست بیاوری. «اهبطوا مصرأ فإن لکم ما سألتکم و ضربت علیهم الذلة و المسکنة و باؤوا بغضب من الله»

پس اجمالاً این نکته مد نظر بود در ابتدا که این نکته مهم است. «چند موری» نه یک مور، چند مور. باید در یک معشری باشند این ها، نمی شود تک به تک کسی به جایی نمی رسد. آن هم «تیزتک میان بسته» با عزم جسور، یعنی این ها باید بزنند از آن «ممکن و مستقر» خودشان بزنند بیرون و بیایند بالا و این ها تا کلاً این بحث ابتدای این بحث...

خب راجع به این نکته که بالارفتن و نکته ای که ببینیم اشیاء «یرجع إلى أصله» نشسته اند نگاه کردند، یک ظهری شده، آفتابی برآمده است، باز دوباره این ها را بعداً باید خودتان ببینید که «آفتاب برآمده» خیلی وقت ها تعیین تکلیف می کند. نه آفتاب های غروب کرده. این ها فرقانیت ندارد. آن آفتاب های برآمده تعیین تکلیف می کند وضعیت ها را. باید بالاخره قرآنی باشد باید نور مستقیمی باشد تشعشع ولی خدایی باید باشد. یعنی این ها باید باشد وگرنه یک چیزی هست که اصلاً نمی فهمی این چیست. اگر «نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة» «و لا یزید الظالمین إلا خساراً» اگر وجود انسان کامل تمحیص ایجاد می کند، وجود دین تمحیص ایجاد می کند، فرقان قرآن است. همه این ها بخاطر همین نکته است که یک روشنی علمی هم درش وجود دارد. چون آن علمی هم وجود دارد درش تعیین تکلیف می کند. آن مور متصرف که جزء حکمای از این مورها بوده که این ها هم داشته اند دیگر، این ها هم «امم أمثالکم» دیگر. «و لا طائر یطیر بجناحیه إلا امم أمثالکم» این ها هم امتی دارند امامی دارند بزرگی دارند. در روایات ما هست می آمدند خدمت ائمه علیهم السلام مثلاً بزرگشان می آمد یک سوال هایی می کرد و ائمه جوابش را می دادند و می رفت و بعد می پرسیدند که این کی بود؟ می فرمود بزرگ مثلاً قوم خودش بود و آمد یک چندتا سوال کرد و رفت. حالا این ها هم می دانید که تکلیف دارند، تکلیف شرعی ندارند. نصاب عقلا نیتش را در حد تکلیف شرعی نمی رسد وگرنه کلاً این چیزهایی که برای حیوانات هست حالا بحث خودش را دارد که ما از بحث خودمان دور می شویم. ولی اینجوری

نیست که مثلا یک کاری بکند... مثل یک بچه، بچه خب تکلیفی ندارد ولی فهم دارد. و اتفاقا به اندازه مقدار فهمی که دارد سلوک واقعی دارد. که اگر این بچه یک چیزی را بدزد تکلیف شرعی ندارد ولی عقوبت دارد. تکلیف شرعی ندارد. نصابش به اندازه تشریح نیست. ولی در همین حیوانات هم همین است. برای همین است که وقتی که عقول این ها کامل می شود، در وجود، سباع به جان هم نمی افتند. چون فهم پیدا کرده اند که با درندگی کار جلو نمی رود. برای همین سباع هم در کشتی نوح کاری به یکدیگر نداشتند، موقع ظهور هم کاری به یکدیگر ندارند. چون با درندگی که کار جلو نمی رود. عقلانیت ۲۳۳۳. این که نشد کار که. برای همین می بینید در کشتی نوح این ها چه کار می کردند؟ این ها یکدیگر را نمی دریدند. در زمان ظهور هم همینجوری است، نمی درند. خلاصه عالمی است در حیوانات، ما چون بوده ایم می دانیم.

خب حالا این نکته در حقیقت که وسیله صعود به سمت آسمان یا نزول زمین، قرآن خیلی مانور داده درش. یعنی اساسا یکی از گفتمان های رسمی قرآن تعریفی است به نام آسمان و زمین. نه این آسمان و این زمین. گرچه کاملا به یکدیگر ارتباط دارند. می خواهم بگویم یک گفتمان خیلی فوق العاده ۲۴۳۳ با شواهد زیاد این را گفته ام. ۲۴۳۹ ولی برای این که نمونه ای در دستمان باشد صفحه ۴۳۵ را ببینید. آیه معروفی است سوره مبارکه فاطر آیه ۱۰. این حس بالا رفتن. کلا یک کسی بالا می رود یا پایین. این حس است که اگر احساسمان سر جایش مانده باشد این را حس می کنیم. که مثلا یک روح و ریحانی از حرم امیرالمومنین می وزد. یک حس بالا رفتن و ارتقایی انگار آدم در یک حال خوشی که پیدا می کند حسش آسمانی است کاملا به همین معناست. یک حس آسمانی. در مقابل حس های زمینی، وقتی که خیلی غور می کنید در ماده حس هایش ببینید زمینی در می آید. یک مثال بزنم در مورد این که تأبی نکنید که انسان خودش می فهمد.

مثل طهارت و کثافت می ماند در آدم. فرض بفرمایید آدم در یک مدتی حتی حمام نرود و این ها واقعا حس می کند که عرقی شده، حس می کند کثیف شده، سرش می خارد و... حالا جالب است بدانید، ما چون با این کارتن خواب ها محشوریم ۲۶۱۴ این ها حس نمی کنند کثیف شدند، خیلی جالب است آدمی که در عمق کثافت است ولی حس کثافت ندارد. حس نمی کند کثیف است باید برود حمام. این حس را ندارد. این حس را کسانی دارند که کلاً تمیز هستند. و بعدش وقتی کثیف می شوند می فهمند کثیف هستند. خیلی چیز واضحی است اصلا هم تخیل نیست. می فهمد کثیف است. می بیند موهایش یه جور شده مثلا. این وقتی هم که می رود حمام بر می گردد واقعا حس سبکی و آرامش دارد و می فهمد تمیز شده. این همان چیزی است که برای توبه مثلا همینجوری گفته اند: «یجد الله غفورا رحیما» یا مثلا «لوجدوا الله توابا رحیما» یعنی می یابد. لذا خودش می فهمد که چه کاره است و چه کار دارد می کند. این آیه «بل الانسان علی نفسه بصیره» این تاء مقابله است مثلا تاء علامه. چون انسان مونث نیست. بصیره برای مبالغه است. انسان واقعا خودش می فهمد چه کاره است. «ولو ألقى معاذیره» ولو این که عذر می آورد. برای همین هم هست اینقدر در روایات ما همین «استفت نفسک» «استفت قلبک» را نگاه کنید. هی می گویند آقا چه جوری است؟ می گویند بنشین از دفتر استفتائات قلبت سوال کن ببین خوب است یا بد است. این کاری که کردی این حرفی که زدی خوب بود یا بد بود. منتهی به شرطی که دفتر استفتائات قلب کار نکند. یعنی قلب کار نکند دفتر استفتائات کار نکند آن موقع می فهمد خودش. خودش می فهمد. «بل الانسان علی نفسه بصیره ولو ألقى معاذیره» آن موقع این حس بالایی حس روشنی حس ارتفاع، این حس ها حس است که به واقع برای کسی که دارد کار خیر و کار خوب می کند، اوائل بحث است، توبه کرده، اول ماه رمضان است، بالاخره مهمانی است، دست و بال شیطان

بسته شده و همه این ها، این است که این حس دارد «روح الله»، یعنی به عنوان یک نسیم هاپی. این ها در روایات به اسم همین نسیم ها می بینید که از آن ها یاد شده که «ألا إن فی آیام دهرکم نفحات. ألا فتعرضوا لها» در ایام دهرتان یک نفحاتی هست، یک نسیم هاپی می وزد. یک نسیم های خوشی هست. آدم بوی خوشی احساس می کند. این ۲۹۳۴ به دلیل این که روحانیت روح خودش را ۲۹۴۲ حتی این ها عوالم جدای از هم دیگر که نیستند. ممکن است تحت عنوان نسیم هاپی در داخل وجود خودت احساس کنی که از بیرون هم نیست. یک نسیمی را احساس می کنی. این که قرآن می مفصلاً می خواهد شما و گاهی همین اول درب این خانه زده: «فی بیوت أذن الله أن ترفع» یعنی یک خانه رفع ۱۲ ۳۰ آن موقع می دارد «اثاقلتم إلى الارض» نمی دانم «اخلد إلى الارض» و می خلود در زمین می به سمت زمین آمدن درش اشراب شده. این می به سمت زمین آمدن است آن به سمت آسمان رفتن و رو به آسمان پیدا کردن. که حالا بحثش بحث مفصلی است من نمی خواهم ۳۰۴۰ یک بار هم گفتم قرآن اینقدر روی طیور بحث می کند بخاطر این بحث است. طیور را مظهر حیواناتی که درست است می آیند پایین ولی اصلشان تشکیلاتشان کلاً مال آسمان است. حالا روی زمین هم می آید اتفاقاً رزق زمینی هم دارد، همه این چیزها را دارد، پاهای خیلی کوچکی دارد، معلوم است مال زمین نیست. این که کسی نگاه بکند نداند، گاو را نگاه بکند، کبوتر را هم نگاه بکند، می گوید این گاو مال زمین است با این هیكل، طیر هم مال آسمان است. این همه بال گسترده و صافات و غیر صافات، آن هاپی که سُر می خورند، آن هاپی که خلاصه بال می زنند، همه این ها برای خودش باز دوباره ۳۱۳۲ دارد، این ها خلاصه مربوط به آسمانند.

نگاه بکنید در همین یک آیه «من كان يريد العزة فلله العزة جميعاً، إليه يصعد الكلم الطيب» ببینید آن جان پاک به سمت آسمان صعود می کند. نه «تصعيد»ها! حالا تصعيد را به شما نشان می دهم. تصعيد نمی کند. تصعيد زورکی به آسمان رفتن است. حالا آن را عرض می کنم. تصعيد شدن با صعود کردن فرق می کند. صعود کردن یعنی (سرعت واقعی) ۳۲۰۰ هستی که می روی در آسمان. تصعيد شدن فرق دارد. «إليه يصعد الكلم الطيب» این به سمت آسمان بالا می رود «و العمل الصالح يرفعه» عمل صالح این کلم طيب و این وجود پاک را دارد می برد به سمت آسمان. می رود به سمت آسمان. یعنی صعود آسمانی.

صفحه ۱۴۴ را نگاه کنید. آن آیه ای که انصافاً آیه فوق العاده ای است. این صعود نیست دیگر، این تصعيد است. دارد «فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام» کسی که خدا اراده هدایتش را کرده باشد شرح صدر للإسلام می دهد به او. شرح صدر للإسلام یعنی که هرچه حرف های اینجوری تا به او گفتند مستقیم ۳۳۰۴ برعکسش این است «فمن یرد أن یضله» کسی که خدا خواسته او را به ضلالت بکشاند «یجعل صدره ضيقاً» یک سینه تنگی پیدا می کند، «حرجاً» که این سینه تنگ شود «كأنما یصعد فی السماء» ببینید «یصعد» یعنی «یتصعد». این تصعيد و تصعد دارد. چه جوری؟ این دارد یک سری معارف را سینه نمی کشد، صعود واقعی ندارد. این را دارند یکسری معارف را به زور می کنند در این، مثل این که این به واسطه... حالا کسانی که دماوند آمده اند دیده اند دیگر، از آن (بالا ۳۳۵۷) ۳ به بعدش تمرین هم هوایی می کنند، چون که اگر تمرین هم هوایی نکنند و سینه شان نکشد خفه می شوند. یعنی به قدری به سینه اش فشار وارد می شود که دیگر گردش خورش به هم می ریزد ۳۴۱۷ مگر این که سینه خیلی قوی و قلب قوی و سیستم قوی داشته باشد. این ببینید می خواهد برود بالا ولی نمی تواند برود بالا. سینه اینقدر گشایش ندارد. «كأنما یصعد فی السماء» بعد خدا می گوید «كذلك یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون» اتفاقاً این موجب نجاست این می شود. چون که می

خواهد برود بالا نمی تواند، این حرف ها را نمی تواند قبول کند، منکر می شود. یعنی خدا بخواهد نجاست بار کسی بکند در معرض معارفش قرار می دهد. در معرض معارف صعودی قرار می دهد، این نفس تنگی بشود، خفه بشود. خفه بشود، به همه معارف توهین می کند. اگر خدا بخواهد یک نفر را زمین بزند در معرض خیر قرارشان می دهد. در معرض یکسری معارف قرار می دهد که این معارف جنسش صعودی است. اصلاً می خواهد بکشد بالا می بیند نفس کم است. برای همین منکر می شود. اگر این نشست بود در تهران این داشت نفسش را می کشید ولی آنجا به واسطه تنگی نفس در ارتفاعات، آن یکی «کلم الطیب» این جوری است که «إليه يصعد الكلم الطيب» این می رود بالا، قلب قوی، فهم قوی، سینه گشاده، همه این ها، می رود بالا، همینجوری دارد ارتفاع می گیرد. آن یکی که خدا بخواهد بزند زمین، قلب نمی کشد دیگر، این همینجوری می برندش بالا، همین الآن در تهران نمی دانم تله کابین سوار شده اید دیگر، تله کابین توچال. کسانی که قلبشان مشکل داشته باشد یک مقداری، وقتی سوار می شوند در ایستگاه هفت از تله کابین پیاده شوند حالشان به هم می خورد. چون که یکهو این ارتفاع گرفته.

می خواهم بگویم که باید خورد خورد، «إليه يصعد الكلم الطيب» خورد خورد باید این معارف را چیز کرد و تقرب پیدا کرد. حالا روز اول ماه رمضان هم هست این بحث هم البته تمام کنم نمی دانم چگونه باید ادامه دهیم.

من دیروز هم عرض کردم، یک کاری را جدی انجام بدهید. بجای همه خوری که هر چیزی دم دستتان بیاید انجام بدهید ۳۷۰۰ یک کار را خیلی جدی انجام بدهید. یکی از توصیه های آقای کشمیری در ماه مبارک که واقعاً یک پلنفرمی ۳۷۱۴ تقرب الی الله با سجده انجام می شود. می گویند چند سجده طولانی ۳۷۲۰ این که دارد «و من الليل فسبحه ليلاً طويلاً» توصیه یک بزرگ است دیگر توصیه یک آدم راه رفته است. کاری که سجده با آدم می کند، و می گویم تقریبی که در سجده وجود دارد و پذیرش هایی که سجده به انسان می دهد شاید کمتر چیزی به آدم می دهد. سجده طولانی. آن روایت که دارد «أعينوني بطول السجود». سجده طولانی. چند سجده طولانی. حالا چقدر سجده طولانی است؟ همانقدر که شما به آن می گویند طولانی دیگر. پس اگر به خودتان بر می گردد مثلاً شاید برای شما ۵ دقیقه طولانی است، ۱۰ دقیقه طولانی است. یک سجده هایی که برای خودتان اسمش یک سجده طولانی است. این ها شما یک ماه مبارک این را تجربه بفرمایید، از ۳۸۲۴ گذشته تا بزرگان. آن حس تقریبی که در سجده هست تقریباً در هیچ چیز نیست. تقریباً. شاید همین آیه ای که سجده کن و مقرب شو (آیه سجده دار) شاید دلیلش همین باشد.

ماه مبارکتان هم مبارک باشد ان شاء الله که در مهمانی الهی ۳۸۵۳ تا با یک فکر لطیف ۳۸۵۸ این دیگر بس است دیگر. و شما هم برای همین در ضیافت الهی هی غلبه احکام روح می خواهند ایجاد بکنند که روح کار خودش را انجام بدهد.

ما را هم از دعای خیر خودتا محروم نکنید. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين